

عقاب بالک سلامت کردن و خفا کردن و ناز کردن و باطنی است بدان نام مردیست
عقب بالفتح بهر قبل ازین **عقب** بالفتح خرم و ناز و یک و با بان و آخر هر کجا خوب جمع
و قبل است و باطنی خرم یعنی دیگر مردی که سگفت آید اورا شست بر خفاست
کردن و با زمان و سگفت آید زمان را شست و بر خفاست کردن با و دفع و کسر تراشه
و سگفت و خوب آمدن چیزی اچا جمع و به معنی بغیض نیز آمده چنانکه سحر است
عقب کما سگفت و جزو غیب و به معنی عیب جمع **عقاب** بالفتح سگفت و به تشبیه جمع سگفت
آزاده **عقاب** بالفتح یک تک با طراف خاک از یک **عقاب** بالفتح یک یک سار **عقاب**
بالفتح جزوی و نوسیدنی بی عین و کوارا و کوزون جزوی از غایت تکلم و با زمان
و دور کردن و کما است و در حقیقت و بغیض خفاست و آنچه از زمین پس از آن فرزند
بر آید و در حقیقت و شستند بدان ترا زود بر دارند و طرف هر چه و طرف تصدیر است و است
آزبان آن و با طراف آن شست و حدین غلبه و بالفتح و کفر الی سحر الی که سببی از اجامه
خونگ گویند بر سرش جمع **عقاب** و عذوب و بالفتح ستورا بساده از غایت تکلم است
و عاف و نوز و کما میان او و آسمان برده و حایل نباشد **عقب** بالفتح نام است **عقاب**
بالفتح شکر کردن و باطنی و تشبیه و نام است **عقب** بالفتح نشاء و دفع را سبب
آمده و ناز و شدن ریش و جرات و مالک و تک و بغیض بنا شدن معده و
بسیار صافی و کبر و نیز آمده و ناجیه است بدین و باقی ماندن نشان جراحت بعد از شست
و بالفتح و بغیض مردم تا زنی که در شمش باشد و اعراب آنرا که در با دیدار سکن باشند
و عیب عاربه و عبا اعراب خالص فیض **عقب** بالفتح زنی که سحر را دوست میدارد و
خنده رری باشد و زنی که سحر را دوست دارد و خوب بغیض جمع **عقب** بالفتح دفع را
تغییر عیب و بالفتح و کسر نام مردی و نام است **عقاب** بالکسر همان و سحر از ناز
خلاف بر زبان و بخوبی **عقب** بالفتح بی سطر ماله با شسته انسان و بی هر دو پای سحر

الهم

که خیزند ز انور بر دوست او بکج و بچیدگی دادی و باقی مرغ سگوار آن مرغ را
قطا گویند و راه تک در کوه و بستی کوه و کمار بزرگ و دشوار و در نشستن و نشناختن
و دلیل وحید و بهانه و نام است نام مردیست از عملش که دروغ و خفت و عده و
مشهور است و از نهرت و عدالتی نارس است را موافق بر توب گویند و خلف و عده را با زور
مشهور است و در کتب مطهر است **عقب** بغیض غایب شدن و دور شدن سن حد و دور
عقب بغیض مردی زن و زوجه زن بی شوهر غراب بالفتح جمع هر دو **عقاب** آب کباب
و در دست و گوشت **عقب** بالفتح بگوید و در آن سخن است و بر جستن ز بر ماده و در
سبی ز نول و اولاد او **عقب** اسخون دم یا جایی سخن سوی دم ظاهر و ظاهر هم
پر دراز و شاخ خرما با یک و راست که برگ از دور کرده باشند یا اگر برگ بر ماده
باشد از اسحق سفت گویند و شفاف کوه و نام مردی **عقاب** بالکسر غیبت نیز گویند
عقب بالفتح کبابه و زو بغیض خفاست و عیب غیبی که در آن خود نباشد **عقاب**
نمونه کبابه و کبابه **عقاب** بالفتح عصاب بر بر ستن و در آن و در آن
بستن و قوام کردن ستمی درخت بعد از آن چیزی زدن تا بکاهی آن بر زود
بستن خایه های بز و کوسه تا با کشیدن میزند و قوی از جاده بز و سحاب جمع که در
سال جدا میشود و سرخ گشاده آسمان و سحاب ستمی ستمی ماده تا سیر زاده و هر چه
شدن و ندان از غبار ز ما شد آن و کرا کسین جزوی در سیدن و گرفتن و قرض کردن هر
ی را و خفاست شدن آب در زمین و لازم شدن چیزی و ساکن کردن لام مفاد خلق در کبر
و از و نقل کردن آن بسوی مفاصلین و بسیار بی شدن گوشت بغیض جمع بهیچ
و برگزیدنی قوم و درخت لبلاب و درین معنی یعنی و غیر نیز آمده **عقب** سلب
در جمیده و بر میان کرده **عقب** بالفتح بر بدن و در شفا و در شفا و در شفا
بزرگ و سینه زدن و نیزه زدن کفش و بر کشتن و ضعیف و زدن کوی را و سینه

عقب بالفتح غیبت
عقب بالکسر غیبت
عقب بالکسر غیبت
عقب بالکسر غیبت
عقب بالکسر غیبت